

فراموش نمی‌کنم که مکرر در کنفرانسها او را مورد سخریه قرار می‌دادند. به گوش خود می‌شنید و ابدأ تکدر خاطر حاصل نمی‌کرد. با عزم ثابت و قدم قوی باز رو به مقصود می‌رفت. در عمر خودم این اول زن ایرانی بود که دیدم خسته نشد و فکر خود را تعقیب کرد. یقین دارم که خانمهای محترمه اعضاء هیئت از فقدان ایشان خیلی متألم هستند. به این جهت از این راه دور شرکت خود را در این مصیبت اظهار و امیدوارم خواهران وطنیم نگذارند زحمات آن زن محترمه از بین برود و اساس مقدس هیئت از هم بپاشد. باید جدیت و فداکاری کرده تا به جاده ترقی رسید. باور کنید که ما بالنسبه به ترقیات عالم نسوان بسیار بسیار عقب هستیم و بدبختانه زنان تمام ملل حتی مصر و الجزایر هم از ما جلو هستند و نیز درجه فقر ما را هم می‌دانند. مکرر اتفاق می‌افتد در مجالس و جلسات که حاضریم قبل از آنکه بدانند من ایرانیم احترامات فوق التصور می‌کنند و بعد از شناختن تمام وقت صحبتهای دلسوزانه به میان می‌آورند و اشتیاق دارند به ما کمک کنند مثل اینکه به یک بیچاره بدبختی از راه انسانیت باید کمک کرد، ما را ذلیل تصور می‌کنند، ما را دست شکسته می‌دانند و حق هم دارند؛ همین است. پس خواهران من موقعیت خودتان را شناسید و در قرن بیستم جدیت کنید تا ذلت را از خود دور نمایید؛ ولی راه آن بسته فقط به اتحاد است. باید مجامع داشته باشیم، کنفرانسها بدهیم، از هر چیز صرفنظر کنیم، غیر از شرافت و بلندی مقام هیچ منظوری نداشته باشیم. برای ترقی معارف نسوان کوشش کنیم، سُسبته ها تشکیل بدهیم، زنان بیکار را به کار واداریم، برای دختران بیگس و فقیر مدرسه و دارالصنایع ترتیب بدهیم تا رفته رفته خودمان را در ردیف زنان حیة دنیا محسوب نماییم، و الا زندگی امروز ما بدتر از مرگ است، ما تا در آن خانه و آن زندگی هستیم معایب آن را نمی‌فهمیم، اما وقتی از دور بدانجا نگاه می‌کنیم و در میان زنان زنده زیست می‌نماییم خوب درک می‌کنیم که ما و زندگی ما تا چه درجه ننگ آور و خسته کننده است. آری، آرزو دارم یک عده خانمهای عاقله بیایند به اروپا و هر چیز را به رأی العین ببینند تا حس احتیاج در وجودشان زنده شود. ما گمان می‌کنیم زنده ایم و زندگی می‌کنیم؛ در صورتیکه زندگی مرده این مردم مرتب تر و خوشحالی آورتر است تا زندگی ما. شهدالله وقتی از قبرستان اینجا عبور می‌کنم تمام وقت به یاد می‌آورم خانه های زنان ایرانی را و تصور می‌کنم اگر یک مرده توی خانه قبر اینطور فرحناک و تمیز بماند بهتر است تا یک زن زنده در آن خانه های محصور و آن ناملايمات بی علاج زندگی کند. البته این مردن بهتر از آن زندگی است. خواهران من تعجب نکنید از نگارشات من. این احساسات من است که به قلم می‌آید!

در خاتمه موفقیت کارکنان راه ترقی را از خدا خواهانم و با قلبی مملو از احساسات و تأسف روح پاک محترم خانم را به بزرگی یاد می‌کنم. امیدوارم چنانچه مقتضی بدانند از وضعیت هیئت مستحضرم فرمایند متشکر خواهم شد.

دوست و طرفدار ترقی نسوان

صدیقه دولت آبادی

عالم نسوان، سال هفتم، شماره چهارم، فروردین ۱۳۰۶، ص ۱۵۸.

اخبار ترقیات نسوان

صدیقه خانم دولت آبادی

اخیراً مکتوبی از طرف خانم صدیقه خانم دولت آبادی واصل گردید. خانم مذکور در پاریس در دارالفنون که مخصوص نسوان است تحصیل می‌نمایند و نیز به سمت عضویت کمیته مجمع تساوی حقوق زنان در پاریس انتخاب شده‌اند. امیدواریم که به عده این قبیل خانمهای فاضله در ایران افزوده گردد تا برای ترقی و اصلاح وضعیت اجتماعی زنان وطن عزیز خودشان قدمهای سریعی بردارند.

[متن نامه چاپ نشده است.]

جشن فارغ التحصیلی مدرسه انائیه آمریکایی

در یوم پنجشنبه سی و یکم ماه مه و جمعه اول ماه ژوئن ۱۹۲۸ دو جشن فارغ التحصیلی مدرسه انائیه آمریکایی برقرار بود.

در جشن اول که مخصوص خانمها بود، سرکار صدیقه خانم دولت آبادی نطقی مفید و نافع ایراد فرمودند. در روز دیگر که مخصوص آقایان و خانمها بود، حضرت آقای نصیرالدوله بدر نطقی شیرین ایراد فرمودند. اداره مجله با کمال شادی و افتخار عین این دو نطق را در این شماره درج می نماید. و نیز نطقی که خدیجه خانم محمدآبادی دیپلمه در همان روز ایراد نمودند، طبع می نماید.

عالم نسوان

تحصیل و وظیفه معلم

نطق سرکار صدیقه خانم دولت آبادی

خانمهای محترمه و خواهران عزیز من:

امروز که پس از يك غیبت طولانی برای اولین دفعه خودم را در مقابل شما خانمهای برگزیده و محصلات دانشمند می بینم احساس يك خوشبختی بزرگ می کنم. این وقت را غنیمت می شمارم که تشکرات صمیمانه خدمت اولیاء مدرسه و تبریكات فائقه به محصلات فارغ التحصیل و اولیاء آنها تقدیم دارم.

۱- مبحث عرایض امروز من لزوم تحصیل و وظایف معلم است. البته قبل از تحصیل يك موضوع دیگری هم در کار است که تربیت اولیه می باشد و آن وظیفه مادر است. بنابراین مبحث جداگانه ای لازم دارد و امیدوارم موفق شوم آن را در طی يك رشته کنفرانسهای مسلسل که در نظر هست به قدر مدرك خود در آینده به عرض خانمها برسانم.

۲- در این وقت اجازه می خواهم که مختصری از تربیت که مربوط به پیشرفت تحصیل است مقدمتاً عرض کنم:

اول شرط تحصیل يك محصل آن است که مادرش بخواهد او تحصیل کند و نیز بداند که تحصیل سبب سعادت مندی طفلش می شود. مادر يك رگ بزرگی می تواند برای

خوب تحصیل کردن فرزند خود بازی کند و يك خوشبختی فوق العاده به او تقدیم می نماید و هم می تواند از غفلت برعکس آن را بکند. این قسمت مهم سلامت نگاه داشتن طفل است در بدو طفولیتش؛ نه اینکه مدام او را نزد طبیب ببرد و دوا به او بخوراند، بلکه باید از روی قاعده حفظ الصحة کامل زندگی طفل را از ابتدا بالتمام زندگی طبیعی قرار بدهد، پاک و نظیف نگاه دارد، هوای آزاد به او بدهد، لباس کم بپوشاند، به غذاهای گوشتی کمتر و نباتی و شیری بیشتر معتادش کند، طفل را هوقت بخوراند و هوقت بخواباند. در قسمت منبسط کردن هوش و ذکاوت مادر می تواند کمک بزرگی برای طفلش باشد. حس کنجکاوی در اطفال زیاد است و هم حس تصور در وجود آنها قوی است. مادر باید به سؤالات آنها جوابهای موزون بدهد، هر وقت از او هرچه پرسید که خیال غیر حقیقت کرده بود، مطلب را به طور سادگی برای او بیان کند و ذهن او را از موهومات خالی نماید. از قشنگی و زیبایی طبیعت برای او صحبت کند، در گردشگاهها ذوق بچه را به سمت منظره های با صفا معطوف دارد، بازیهای علمی و مطبوع به او یاد بدهد، قوه محبت و حمیت او را پرورش دهد و در ضمن از مدرسه و معلم مهربان برایش صحبت کند و عشق این کار را در وجود او ایجاد نماید.

دو چیز مهم را باید در هر حال برای سلامتی جهانی و قوت روحانی طفل دقت و توجه نماید و به طور برجستگی خاطر نشان کند:

اول ورزش بدنی است که اندام را موزون و اعصاب را قوی می کند. ورزش يك مقام عالی در نزد آریاب بینش دارد. دوم خوب تنفس کردن طفل است که سلامت خون او بسته به آن می باشد. اغلب دیده شده که محصلین ساعی غفلتاً تنبل شده اند و اظهار خستگی از کار می کنند. پس از تحقیق معلوم می شود که تنفس آنها غیر منظم بوده است و بد اخلاقی کردن ممکن است به این قسمت یا بیوست مزاج مربوط باشد و پس از رفع علت دوباره محصل به شکل اول بر می گردد و با جدیت کار می کند. اینها که مجملی از مفصل وظایف مادر است. مادران جوان دانشمند ما می دانند که تمام اینها مربوط به کار محصل [است] و اگر بچه به این زندگی خوشحال، سلامت و طبیعی عادت گرفت در موقع تحصیل می تواند استفاده کامل از روزگار مدرسه خود بکند و لایق يك زندگی زنده بشود.

لزوم تحصیل

۱- يك بچه هفت ساله سلامت و خوب تربیت شده داریم که می خواهیم آن را به

مکتب ابتدایی بسازیم. هر کس می داند که محصل ابتدایی چیست و برای چه لازم است. طفل ما وارد مکتب شد. می بایستی خواندن و نوشتن را یاد بگیرد. حساب را بداند تا بتواند خودش را آزاد کند. چنانکه تا این درجه تحصیل در ممالک خارجه اجباری است و تاریخ سن هر مولودی در دفتر احصایه دولت ثبت است. وقتی بچه به سن هفت سال رسید مأمورین تحصیل اجباری نزد آن فامیل آمده، طفل را به مکتب می برند. حتی برای خارجیهای ساکنین آنجا هم این قانون مجری است. طفل که مکتب ابتدایی را تمام کرد، داخل کلاس مقدماتی شده، در این وقت شروع به شناختن خود و عالم موجود می کند. تحصیل حفظ الصحه لازم دارد برای سلامتی خود و آیندگانش، علم الاشیاء تحصیل می کند که از طبیعیات باخبر شود.

جغرافی باید بداند برای اینکه در کجای دنیا بوده، کجا هست و ممکن است در آینده کجا باشد، حدود مملکت خود را بداند، همسایگانش را بشناسد، وسعت خاک وطن خود با دیگران چه تفاوت دارد، عده نفوس را در هر مملکت بشناسد، از کشت و زرع ممالک مطلع بشود و غیره. تحصیل هر کدام از علوم مقدماتی مثل گیاه شناسی، حیوان شناسی، فیزیک، شیمی، حساب، هندسه، جبر و مقابله و غیره تمام به جای خود لازم و زندگی يك انسان را کامل می کند. بدیهی است که برای ثبوت هر کدام کیفیتهایی است که این وقت کم مقتضی آن نمی باشد، ولی اجازه بدهید که مختصری از فواید تاریخ به عرض برسانم. تاریخ و تاریخ نویس يك رل بزرگی در دنیا بازی کرده و می کنند. دانستن تاریخ برای هر کس مطبوع می باشد و حتی نزد اشخاص بیسواد هم يك قسم تاریخچه ها یافت می شود، ولو قصه حسن کرد باشد. و اعیان اشخاص را باز می بینم که میل به شنیدن تاریخ دارند، به شرط آنکه آن را به طور رمان و حکایت بشنوند. علت تمایل به شنیدن تاریخ این است که حس کنجکاوی در وجود هر کس زیاد می باشد و به همین جهت یاد گرفتن قصص و حکایات برای همه آسان است. بنابراین مغزی که مستعد اخذ يك علمی باشد می تواند استفاده کامل از آن بکند. نتایج علم تاریخ بسیار است؛ از اخلاق گذشتگان مطلع می شود، از اوضاع عالم خود و دیگران باخبر می گردد؛ شرح حال نیکان و بدان سرمشق زندگی اش می گردد، از سیاست بااطلاع می شود، حس حکمیت در وجودش تولید و قضاوت به عدل می تواند بکند، حس وطنپرستی در وجودش ایجاد می شود و مقایسات تاریخی سبب تهذیب اخلاق و خوشبختی او خواهد شد. مثلاً کیست که نمی خواهد بداند سبب ترقی و تمدن ملل غرب چه بوده و کدام تاریخدان است که آن را نداند؟

مغزیها تمدن را از یونان گرفتند، خودشان « کریستانیسم » می گویند و آن را به متد « اکس پریمانتال » تعبیر می کنند. یعنی تعقیب کردن يك روشی را که

مدتهای طولانی با دقت تمام آن را امتحان کردند و نتیجه عالی گرفتند. برای سهولت تحصیل هر فن و صنعت نیز در سایه عمل و تجربه این حس را پیدا کردند که برای ترقی هدی نیست و انسان قابل ارتقاء است.

۲. يك پروفیسور روی همین زمینه صحبت می کرد، گفت:

«قبل از پیدا کردن رادیوم علمای طب خیال می کردند که اکتشافات راجع به طب و طبابت محدود شده و می گفتند دیگر چیزی نیست که در عالم وجود برای ترقی طب به کار نینداخته باشیم. يك دفعه مادام کوری فرانسوی پیدا کننده رادیوم وجود بی قیمت رادیوم را از زیر خاک بیرون کشید و دنیای تمدن را به زلزله انداخت، که امروز می بینیم هزاران اکتشافات تازه بر علم طب امروزه و نمی دانم که فردا چیها خواهند کشف کرد. شما خوب می دانید که تمام این ترقیات را تاریخ است که نگاه می دارد و به گوش دنیای آتیه می رساند. پس دنیا روی تاریخ می گردد و تاریخ مدار دنیا است.»

بنابراین تحصیلات مقدماتی هم لازم می باشد و اگر کسی بخواهد متخصص به يك فنی بشود، البته باید تحصیلات بالاتر و اختصاصی بکند.

وظایف معلم

روی این سخن بیشتر به خانمهای فارغ التحصیل امروز ما است که می دانم در دوره تحصیلاتشان علم معلمی را هم دیده اند و امروز که مدرسه آمریکایی چند نفر معلمه به ما هیئت نسوان ایران می دهد، برای ما يك روز مبارکی است و باید به خودمان تبریک بگوییم. خانمهای محترمه، خودتان آگاهید که وظیفه معلم از تکلیف شاگرد مشکل تر است. من قبل از مسافرتم خیال می کردم که يك معلم بدی نیستم چونکه اول میل داشتم خوب بفهمم و بعد خوب بفهمانم. اما وقتی در کلاس علم معلمی نشستم، تازه خودم را يك شاگرد دیدم. اول درسی که معلم علم تدریس به ما داد این بود:

«شاگردان عزیز من، شما همه تحصیل کرده هستید و می دانید که علم معلمی یادگرفتنش چندان مشکل نیست. ولی به شما می گویم عملش بسیار مشکل است. وظیفه معلم به قدری مهم است که وقتی به شما بگویند معلم باید پلرزید و حس کنید که زیر يك بار سنگین هستید.» من عرض می کنم حالا وقت است که همان بچه باتربیت خوش اخلاق را به دستهای با محبت و روح عدالتپرور شما بسپارند. چه نقشه ای برای پرستاری و تربیت او دارید؟ و اگر این بچه به عکس بداخلاق و بی بهره از

تربیت اولین و هم مریض باشد (که اغلب بچه های ما این طور هستند و وظیفه معلم درباره آنها دو برابر است)، چه تدبیر برای سهولت کار او به کار می زنید؟ می دانید که چقدر باید با صبر و حوصله باشید. تا چه درجه محبت و حمیت باید به او نشان بدهید. در اولین نگاه چطور باید مثل کاه و کهریا او را بریابید. شما می دانید که آن بچه در مقابل شما يك ذیروح ضعیف و ذلیلی است که خوشبختی و بدبختی او بسته به دست شما است. پس اول طرزی که اتخاذ می کنید جلب محبت او است، به سمت شما، به طور کامل. شاگرد ساعی سعادتمند آن شاگردیست که بی اندازه معلمش را دوست می دارد. چنین شاگردی محتاج به تنبیهات خارجی نیست؛ فقط ترس اینکه شما از او برنجید برای او کافی است. خودتان شاگرد بوده اید و البته معلمینتان را دوست می داشته اید. آیا این طور نیست؟

دیگر وظیفه معلم این است که تمام وقت مواظب و مراقب اعمال و رفتار خودش باشد که خلاف صلاح در مقابل شاگرد از او صادر نشود. يك معلم با محبت، صمیمی، باادب، بااراده، ثابت به قول خود، راستگو، عادل و مهربان ممکن نیست غیر از آنچه که خودش است شاگرد تربیت بکند. این روش اخلاقی است.

وظیفه معلم برای طرز تدریس چه می باشد؟ آیا تحصیلاتی که کرده است و دیپلمی که در دست دارد برای تعلیم دادن کافی است؟ نه!

معلم باید برای درس، ولو درس اول باشد، قبل از تدریس در خصوصش فکر نماید و آن را مطالعه کند بلکه راه سهل تری برای فهماندن آن به دست بیاورد. معلم حافظه قوه مدرکه و حافظه طفل است که باید آن را تقویت بدهد و نگذارد که خسته و ضعیف گردد. در قانون معلمی می نویسد:

«معلم مساعد منبسط کننده قوه حافظه محصل است. وظیفه معلم است که مغز و حافظه طفل را قوی کند تا سلامت عمومی بدن او برقرار بماند و برعکس متزلزل شدن این دو قوه انواع بدبختیها را برای يك محصل تولید می کند.» برای بچه های کوچکتر و ضعیفتر رعایت این نکته بیشتر لازم می باشد.

معلم باید نصف زحمت شاگرد را تحمل کند، به این معنی که درس را، آنچه که ممکن است، مختصر و مفید نموده، از کتاب خارج کرده، روی کاغذ بیاورد. در اروپا يك درس یا کنفرانس نیست که قبلاً حاضر نشده باشد و جزوه آن در دست گوینده نباشد. معلم می بایستی در تدریس اشیاء عین آن شیشی را نشان بدهد، یا آنکه نقش آن را بکشد، معلمین همه نقاشی باید بدانند. باوجودی که کتابها تصویر اشیاء را دارند، ولی به آن هم اکتفا نمی کنند. و هم نقشه کشی معلم کافی نیست، شاگردان را وادار می کنند که هر کدام روی تابلو نقش موضوع درس را بکشند که مکررات آن

را در ذهن دیگران جا بدهند.

ندیده ام معلمی وارد کلاس بشود که يك مقداری چیز در دست نداشته باشد، حتی معلم حساب و ماتیماتیک هم يك بسته مدادهای رنگی و جزوه حاضر کرده خود را در دست دارد که وارد کلاس می شود.

در پاریس معلمین که وارد کلاس می شوند شاگردان دست می زنند. البته این احترام از نقطه نظر محبت شاگردان نسبت به معلمین است. ولی جهت عمده اش این است که شاگردان انتظار دارند هر صبح معلم ایشان يك نقشه تازه برای تسهیل و تفریح درس ایشان همراه داشته باشد.

مکرر اتفاق می افتاد که دست زدن و صداهای تعجب آمیز شاگردان مرا متوجه در می کرد و می دیدم معلم وارد شده، با يك تابلو بزرگ یا با گرامافون و دستگاه سینما (که اخیراً از درسهای ابتدایی تا عالی را به توسط گرامافون و سینما تدریس می کنند). علاوه بر اینها معلمین دقیق هستند که حکایات شیرین و مربوط در میان درس برای شاگردان حکایت کنند و این وقت را می گویند «تنفس در داخل کلاس».

پروفسور «شامار» یکی از پروفسورهای دارالفنون و معلم تاریخ است. هفتاد و دو سال دارد. این معلم محترم وارد کلاس می شد و روی تخته می نوشت: «چهل سال تاریخ در يك ساعت» جزوه ای حاضر کرده، در دست داشت. چهل سال از روی نمره زیر یکدیگر می نوشت و هر سالی را در سطری تمام می کرد و در ضمن همین يك سطر باز وقایع شیرین و جالب توجه بیان می نمود که چندین دفعه تمام شاگردان کلاس می خندیدند. این پروفسور عقیده اش این است که معلمین باید با درسهایشان بازی کنند. واقعه ای که برای خودش رو داده بود ضرب المثل می کرد و می گفت: «سی و پنج سال داشتم با دیپلم معلمی از دارالفنون پاریس به دارالفنون گرونبل رفتم، نزد مدیر مشرف شدم. آن مرد با تجربه مرا نصیحت کرد که درس را به طور شوخی بدهید بهتر نتیجه می گیرید تا سوز و جدی. من چندان از این صحبت خوشم نیامد. گفتم بعد از چند هفته امتحان خواهید کرد. مدیر مدرسه مرا به کلاس برده، به شاگردان معرفی نمود. من مشغول تدریس شدم. در ابتدا از آنها سؤالاتی راجع به تاریخ وسطی کردم، چونکه من می بایستی بعد از تاریخ (موآتیاژ) [قرون وسطی] تدریس کنم. از هشتاد شاگرد بزرگ که آخرین کلاس متوسطه بودند، یکی به من جواب نداد. بعضیها را می دیدم لبخند می زدند. تعجب کردم چرا مرا مسخره می کنند. گفتم نمی دانند یا نمی خواهند به من جواب بدهند؟ گفتند نمی دانیم. گفتم برای شما خلاصه تاریخ آن زمان را در چند درس بیان می کنم، بعد شروع به قسمت خود

خواهم نمود. برای تهیه این درسها پنج شش ساعت زحمت کشیدم، آنها را تدریس کردم. تمام شد، از مدیر خواهش کردم بیاید به کلاس تا يك امتحانی بکنم. حاضر شدیم سوالات کردیم. یکی به من جواب موافق نداد، به دست و پا افتادم. رو به دختر خانمها کردم: خانمها شما خوب می دانید يك دختر که می خواهد به خانه شوهر برود چه لازم دارد که همراه داشته باشد. چون در تاریخ قرون وسطی قوانین برای ازدواج و جهیزیه بود و بقین داشتم که این قسمت مطبوع طبع دختران بوده است و لابد یکی جواب صحیح به من خواهد داد. باز جواب نشنیدم. يك دختر شانزده ساله که مقابل من بود مخاطب ساختم: دختر خانم فکر کنید يك دختر که شوهر می کند چه لازم دارد که با خود از خانه پدر ببرد؟ دختر برخاست و گفت: «يك به به» یعنی يك بچه. تمام کلاس خنده شد، مدیر هم خندید و در حال رفتن به من گفت: شما را می بینم، قبل از خارج شدنتان. نزد او رفتم. گفت: جنس بشر از كوچك و بزرگ طالب بازی و خوشحالی هستند. با درسهای خودتان بازی کنید، حکایت شیرین در وسط تاریخ جا بدهید تا شما را گوش بدهند. من از آن به بعد طرز درس دادنم را عوض کردم و این مسلك نه برای شاگردان خوب شد، برای من هم بسیار مطبوع است که در کلاس خسته نمی شوم و هم واقعاً خوشحال و خنده رو شدم و این هستم که می بینید. باور کنید که در مدت سی و هفت سال تدریس دو درس يك جور در کلاسهای مختلف نداده ام. اگر در خانه من بیایید قفسه ها می بینید که مملو است از جزوه های نوشته خودم. البته امروز آنها جزوه است ولی بعد از مردن هر پروفیسور جزوه های او يك سرمایه بزرگی است برای فامیل او که دولت آنها را می خرد و کتاب می کند. این است که هر روز اختراع جدیدی برای تسهیل تدریس می کنند و برای هر کتابی تفسیرها دارند.

وظیفه دیگر معلم این است که وجدان شاگرد را زنده می کند. البته این کار مشکل و طولانی است، ولی باید بکند. می دانید که حس وجدانی در اطفال خیلی ضعیف است، و به همین جهت خبط و خطا زیاد می کنند، بنابراین معلم باید از تکرار در نصایح با بیانات مختلفه و مثلهای مؤثره شاگرد را با وجدان تربیت کند تا از خبط و خطا پرهیزد.

معلم است که می تواند حس قشنگی را در وجود طفل بزرگ کند. از چیزهای قشنگ صحبت کند، قشنگی و زیبایی را تمجید نماید، خودش را در نهایت نظافت و قشنگی به شاگردها معرفی کند و همیشه با لباس مرتب وارد کلاس بشود. طبیعی است هر کس که عادت گرفت همیشه لباس پاك و قشنگ بپوشد طبعاً دوست می دارد خانه تمیز و قشنگ داشته باشد؛ خانه قشنگ حس گلکاری و نقاشی تولید می کند،

بالاخره این طرز زندگی روح انسان را بزرگ و شاد نگاه می دارد. يك وظیفه بزرگ معلم این است که حفظ الصحة را کاملاً رعایت کند. اگر طفلی را خسته و رنجور دید به او فشار نیاورد. سبب کسالت او را تجسس کند. اگر چیزی فهمید دستور علاج به او بدهد و اگر نفهمید به مادرش بنویسد که او را نزد طبیب ببرد.

معلم می بایستی مضرات الكل و دود را به شاگردان بفهماند چون که برای قوه حافظه و مغز استعمال آنها بسیار مضر است و ممکن است محصل از این رو بدبخت بشود. در خاتمه عرایضم را با این جملات خاتمه می دهم که: «عقل و علم و تربیت» هر سه با هم يك انسان کامل می سازد. البته عقل نعمتی است خداداده ولی تربیت و علم، که اکتسابی هستند، راهنمای عقل اند و من چیزی به آن اضافه می کنم که تربیت مقدم بر علم است، چونکه دیده شد که با آدم بی تربیت و بی علم زندگی آسان بوده، اما با اشخاص عالم بی تربیت زندگی غیر مقدور و بالاخره هر کس از آنها رمیده است و چنانچه در ابتدا عرض کردم تربیت وظیفه مادر است و این يك محبتی است که روی آن گفته ها هست و بالاخره ممکن است دنیای هر ملتی آباد و آزاد بشود به وجود مادر.

عالم نسوان، سال نهم (۱۳۰۷)، شماره اول، ص ۳۴.

نطق سرکار خانم صدیقه خانم دولت آبادی

روز جمعه ۳۰ آذر مطابق ۲۱ دسامبر سرکار صدیقه خانم دولت آبادی در مدرسه انائیه آمریکایی نطقی در خصوص اهمیت اطفال ایراد فرمودند. با کمال وضوح و صراحت تفاوت بین مادران اروپایی و مادران ایرانی را در قسمت پرورش و تربیت اطفال بیان فرموده و لزوم پرستاری و توجه اطفال و تفکر مادر را برای تربیت طفل و اهمیت تربیت بدنی را تأکید فرمودند. عده زیادی از خانمها و دختران ایرانی حضور داشته و با قدردانی و امتنان به بیانات مشارالیها گوش می دادند.

[متن سخنرانی چاپ نشده است.]

بانوی کارگر یا عشق مادر

«بشارت»: بانوی بزرگوار «خانم دولت آبادی» نوید حیات شرافتمندانه نسوان ایران است. امید است خانمهای خردمند قدر این بشارت را دانسته و به خوبی ملتفت شوند که چه عامله بصیر خیراندیشی آنها را راهنمایی می فرماید.

امید است در صورتیکه عکس خانم محترم باهمت و وظیفه دان «بانوی انصاری» به دست آید گراور عکس ایشان را زینت مجله دختران ایران قرار دهم.

زنددخت^۹

از خیابان شاه آباد می گذشتم، «مغازه بانو» به چشمم برخورد. باوجود تنگی وقت بی طاقتانه به درون آن داخل شدم تا پی به معنی نام نیکویش برم! خانمی را دیدم با چهره محزون، لباس بلند در پر و حریر سیاهی بر سر دارد. مشغول صحبت با خریداران و ارائه اسباب دکان است. نیک نظر کردم بانوی انصاری و از آشنایان قدیم می باشد!

مغازه تمیز، اثاثیه ظریف و فروشنده شرافتمند، دلنشین. اما ماتم زدگی بانوی محترم بسی غمگینم داشت، تبریک و تعزیت با هم به حضورش عرضه داشتم، در حالیکه از فقدان یگانه فرزند خود لرزان بود لب به پاسخم گشود و چنین فرمود:

«شما می دانید پسر عزیزم برفت و دو طفل کودک با مادر جوان آنها را برایم گذارد. این دو دختر بدبخت نه از پدر ارشی و نه کنفیلی غیر از من دارند. پس از اندیشه بسیار عاقبت بار زحمت تربیت آنها را دو قسمت کردم. نیمی پرستاری در عهده مادر جوان نیم دیگر تهیه معاش که وظیفه مادر پیر است. بنابراین، اثاثیه

۹- برای اطلاعات بیشتر در باره زنددخت و نشریه دختران ایران بنگرید به: طلعت بصری، زنددخت: پیشاهنگ نهضت آزادی بانوان ایران (تهران: طهوری، ۱۳۴۶).

خانه را بدین دکان کشیده، تا به معرض فروش گذارده و سرمایه کسب آینده کنم.»
 فکرش را تقدیر و کارش را تقدیس نمودم. از آن تاریخ مکرر به دیدنش می
 روم. حالیه تقریباً اثاثیه خانه به فروش رسیده و در عوض اجناس ایرانی از قبیل پرده
 های قلمکار اصفهان، پارچه و جوراب وطنی و غیره موجود کرده و با جدیت کامل،
 تمام وقت تنها مشغول انجام وظیفه است. خانمهایی که میل به کار کردن دارند به ایشان
 بشارت می دهم احتیاج و عقل بانوی انصاری را جلو انداخته، راه را برای شما گشود.
 امروز خانمهای ایرانی، یکی از رشته های آن آزادی که سالها است استغاثه نموده و در
 طلبش حراصان بودند، به دست آوردند و می توانند در مغازه ها ایستاده، مانند زنان
 کارگر دنیا، از کسب خود استفاده کنند و از لیاقت خود نتیجه بگیرند. حالا وقت آن
 رسیده که خانمها موقع را مغتنم شمرده کار برای خود ایجاد نمایند. خانمها به انتظار
 نشینند که اولیای امور کارها را ساخته و پرداخته کرده، خانمها را برای انجام خدمت
 اجیر و مستخدم کنند. کار زنها چرا بایستی محدود به معلمی باشد که آنهم يك در
 میان صد لازم است؟ خانمها چرا انتظار داشته باشند که در دوایر دولتی کار برای آنها
 معین شود؟ این افکار محال و قابل دوام نیست، احتیاج ما را به سوی کار می کشد.
 از کارهای علمی مثل معلمی، طبابت، قابلمگی، مهندسی، دفترداری (که همه را
 خانمها لیاقت دارند) گذشته از کارهای فنی خانمها می توانند استفاده کامل بکنند.
 دکان صناعت و تجارت بگشایند، لیاقت ذاتی خود را بروز دهند. به عشق کمک به
 فرزندان و رهانیدن ایشان از فقر و مذلت برای انجام کارهای مفید قیام کنند و با عقل
 و تدبیر خانمی، ادای وظیفه نمایند. فکر نکنند این کسب شأن من نیست و این کار
 کار من نه!

بانوی انصاری سمسار نبوده و جنس وطن نمی شناخت، بلکه از خانواده ای
 محترم و پسر او یکی از اعضای وزارتخانه ای بود. کفالت مادر را می نمود. زندگی
 آنها را در باطوم دیده بودم. باوجودی که آن مرحوم (مثل اغلب از مردهای ما که
 احترام به زن نمی کنند ولو مادرشان باشد) به طور شایسته مادرش را ستایش نمی
 کرد، اما بانوی ارجمند با عشق مادری به کسب مشغول و رفع احتیاج فرزندان
 فرزندش را عهده دار شده است. خدایش توفیق دهد.

البته خانمهایی که حس احتیاج می کنند، می دانند: ما ملت فقیر هستیم، از
 این به بعد مخارج در تزايد و فرزندان امروز دو برابر دیروز خرج دارند تا بتوانند قدم
 در دایرة اجتماعی فردا بگذارند. چنانچه زندگی روز به روز گرانتر شده، خرج تربیت
 اطفال هم که از وظایف اولیه خانوادگی است برایمان گران تمام می شود و تنها دخل کار
 آقایان کفاف خرج گزاف خانواده را نمی دهد. پس بایستی فکر خودمان را عملی

کنیم، ایجاد کسب و کار نماییم، مخصوصاً حالا که اجناس خارجه متروک و آنچه است از گرانی قیمت حاصلی برای ما ندارد، خوب است خانمها کارهای بافندگی را رواج بدهند. مثلاً کلاه، دستکش، جوراب، نیم تنه و شال گردن پشمی که طرف احتیاج عموم است بیافند. کسانی که مادرند از دسترنج خود اولاد خود را گرم کنند و کسانی که می توانند زیاد تهیه نمایند به معرض فروش برسانند، دکانها باز کنند، سفارشات بپذیرند و دستورات بدهند.

خیاطی را که مناسب اخلاق خانمهای خوش سلیقه است کامل یاد بگیرند. اگر احتیاج به خیاطی کردن برای دیگران ندارند لااقل لباس خود و اطفال خود را با فکر پسندیده خود بدوزند و اندام زیبای خویش را با زحمت کار خود بیارایند تا اجرت زیادی از روی اجبار به خیاطها ندهند که خود از خرج کاستن دخل است!

يك خانم ایرانی را می شناسم پنج نفر اولاد و يك زندگی پر زحمتی دارد، چون اداره کردن زندگی در عهده خود اوست و عایدات شوهر اجازه نگاهداری خادم نمی دهد وقت آن ندارد که برای فروش کاری بکند ولی در عین حال راه می رود و بافندگی می کند. دختر و پسر جوانش از نیم تنه و شال گردن و اطفال کوچکش از جوراب و دستکش بافت مادر مهربانشان گرم و مرتب راه مدرسه را می پیمایند.

خانم پیر اطریشی را در پستخانه دیدم که امانتی به اطریش می فرستاد. گفت محتوی آن جوراب پشمی است که نخ و بافت آن با دست خودم شده است.

من او را تعجیب کردم. گفت: «تعجب نکنید، مجبورم به این پیری کار کنم. چون که برای کمک به دخترم وطن را ترك و به ایران آمدم. پسر من در اطریش مشغول تحصیل می باشد، ولی استطاعت ندارد که تمام لوازم خود را تهیه کند. بنابراین جوراب، دستکش، نیم تنه و شال گردن او را من برایش تهیه کرده می فرستم.» اینست عشق مادرا

صدیقه دولت آبادی

مجموعه ای از اوراق صدیقه دولت آبادی. برخی اوراق بی تاریخ است و بر مبنای مقایسه با نوشته های دیگر و فحوای مطلب ترتیب زیر انتخاب شده است.

زن و ادبیات

مقصود از شاهکار این است که آن صنعت ذیقیمت در هر زمان و هر دوره زندگی خود را همیشه مطلوب و جاوید نگاه می دارد. معنی جاوید ماندن آنها همانا تر و تازگی به مذاقها و حسن لطافت است که اگر قرنها بر آن بگذرد هر کسی در هر زمان بدان آثار صنایع ظریف و علامت تازگی و لطافت مشاهده می کند. اما در عین حال این آثار نباید خارج از ملاحظیات زمان و مکان باشد. به همین مناسبت آناتول فرانس [Anatole France, ۱۸۴۴-۱۹۲۴] حق داشته است در «ژاردن دپیکور» خود بیان کرده است:

نیز فعلیت مخالفت با ابدیت ندارد. چونکه ما به خوبی می دانیم وجود انسانی بیش از همه چیز دستخوش تغییرات قرار می گیرد. (زیرا استعداد است که زمینه ترقی را حاضر می سازد.) با این حال يك رشته احساسات و افکار ثابت و محفوظ می ماند و ثبوت آن در عمق شخصیت وجود دارد. هر دفعه که صنعت و ادبیات به ضمیر شخصیت انسان رجوع می کند به این زمینه ثابت بر می خورد و در نتیجه مسائلی را در مقابل می بیند که همیشه توجه و دقت بشر را به سوی خود جلب می کند. هرچند اصولاً اساس آنها پایدار می ماند، ولیکن طرز تشکیلات آنها آناً فاناً تغییر پیدا می کند و همین تشکیلات است که به آنها در هر موقع رنگ تازه می بخشد. در این شکل تازه است که رابطه صنعت با زندگی فعلی نمودار گردیده و آثار آن دوره را بر آن آثار به یادگار می گذارد.

«آناتول فرانس» به خوبی این اثر جاویدان و ادبی را خاطر نشان ساخته، مفاد آن این است که افکار تازه کمتر وجود دارد و فقط طرز بیان آنها است که تازگی پیدا می کند. بنابراین قاعده است که اگر ثبوت يك رشته احساسات پردوام می ماند برای ارتباط آنها با مسائلی است که اینها آن احساسات را همیشه تحت تأثیر خود قرار داده و مورد توجه بشر می باشد و تغییر شکل آنها ما را اجازه می دهد که آنها را هر دفعه در يك شکل تازه ای ببینیم و این شکل را بهتر می توانیم بپذیریم، اگر مطابق نظر فرانس آن را در دایره زمان که موجد آن است جای دهیم. بنابراین اگر به آثار

«مولیر» [Jean Baptiste Poquelin Moliere, ۱۶۲۲-۱۶۷۳] مراجعه کنیم، بدو می بینیم که همه موضوعی که در آن آثار وجود دارد احساسات عمده بشری را، مانند تقلب، شهرت طلبی، خودنمایی، لثامت، سادگی و غیره را، ظاهر می سازد. باید قبول کرد که علاقه به موضوع اخلاق عمومی یکی از بهترین مزایای آثار «مولیر» می باشد. این مزیت اخلاقی در آثار «مولیر» فقط در فلسفه «مولیر» وجود نداشته، بلکه در فلسفه عمومی آن زمان که اساس آن بر روی پایه فکری آدم طبیعی که در «راسیونالیسم» فلسفه و حق جویی حکمفرما بوده، قرار داشته است. تجسس در حال و اخلاق این آدم طبیعی نتیجه و خلاصه آثار «مولیر» می باشد و به نام طبیعت و ملکات فاضله، که دنیا در نظر «مولیر» از لحاظ موقعیت طبیعی آن می باشد، نواقص جامعه مانند تظاهر و دروغ [را]، که برخلاف طبیعت باشد، مورد ایراد قرار می دهد.

طبیعت مطابق عقیده مولیر قاضی و راهنمای بزرگی در روش زندگی آدم می باشد. طبیعت قوانینی می آموزد که نباید در مقام مخالفت با آنها برآمد، وگرنه آدمی همیشه در ورطه بی نظمی و کار ناروا می افتد. مولیر با یک اهتمام خستگی ناپذیری مخالفت‌های با طبیعت و دستورهای او را که منتهی به بدبختیهای گوناگون شده، در جلوی دیده ما می گذارد. ما و بدبختیهای ما: هارباگون که حرص اخلاق او را از حال طبیعی خارج ساخته است؛ یا مانند آلسست که حس بدبینی و دشمنی او نسبت به مردم او را دچار عذاب کرده بود؛ یا مانند قضیه «ژردن» و نارضا بودن او از نظامات؛ یا مانند بدبختی ژرژاندن که زندگی خود را به وسیله زن گرفتن از طبقه بالاتر از خود خراب می سازد؛ و یا قضیه زنهای فاضل نما که وضعیت طبیعی زنان را فراموش نموده و نمی خواهند چیزی بشوند که طبیعی آنها باشد بلکه مایلند شخص فاضلی بشوند. طبیعت در عظمت بی انتهای خود اندازه معینی را به موجودات خود اعطا نموده و مخصوصاً این است که بیش از همه چیز حس اندازه شناسی را از ما انتظار دارد.

«مولیر» آدم را هیچ گاه موجود کاملی نمی شناسد، زیرا خود کامل بودن برخلاف وجود طبیعی او می باشد. مولیر تقاضایی ندارد مگر وفاداری نسبت به اندازه شناسی که بهترین وسیله برای دنبال نمودن قوانین طبیعت و همچنین وصول به خوشبختی می باشد. این است که شدت در هر چیز به نظر مولیر دلیل تمام معایب و نواقص به شمار آمده است. اگر درست دقت کنیم می بینیم که تمام هجویات و ایرادات مولیر بر علیه شدت است و او نشان می دهد که شدت علم مانند شدت جهل و نیز شدت حرص مانند شدت اسراف و شدت وفاداری مانند شدت بی وفایی مضر است.

بهترین صفات عیب می شوند وقتی که از اندازه خود خارج بشوند و بالعکس حتی نقص کمتر خطر خواهد داشت در صورتیکه از حدودی تجاوز ننماید. این نظریه به خوبی راجع به زن در آثار مولیر دیده می شود.

موضوع زن در آثار مولیر مقام مهمی را احراز نموده است. دلیل توجه مخصوص مولیر به این مسئله نه فقط از لحاظ این بوده که موضوع زن مورد توجه دائمی بشر است، بلکه از لحاظ توجهی بوده که به ویژه در قرن هفدهم نسبت به زن جریان داشته است. در ذکر اهمیت این موضوع همین قدر بس که این قرن در تاریخ فرانسه به نام «قرن زن» نامیده شده، زیرا زن به حکم دلایل تاریخی و اجتماعی در این قرن رل مهمی را دارا بوده است. برای اینکه بهتر به وجود این اهمیت پی ببریم و همچنین طرز تشکیل آن را در آثار مولیر به دست آوریم، باید سعی کرد تا مطابق نظریه فاضله فرانس یک اطلاعی از اوضاع زندگی آن دوره که زن به این مقام رسیده است کسب نمود.

قرن هفدهم در تاریخ ادبیات فرانسه .. و ما آن را فقط از لحاظ جنبه ادبی مطالعه خواهیم نمود .. موقع تشکیل کلاسیسیسم بوده، یکی از درخشنده ترین ادوار ادبیات فرانسه محسوب می شود. در این هنگام است که ادبیات تحت نفوذ مستقیم رسوم و عادات جامعه قرار می گیرد و همچنین به نوبه خود هیچوقت جامعه به این اندازه به ادبیات توجه نداشته و اهمیت نداده که در آن عصر به ظهور رسیده است؛ یعنی اینقدر به ادبیات علاقه مندی ابراز می گردید که حتی اوضاع سیاسی در جنب آن اهمیت خود را از دست داده بود. از آغاز قرن مزبور این درجه مخصوص جامعه متمدن نسبت به عالم ادب دلیل تشکیل انجمن ادبی که عنوان سالن ادبی داشته، شده است. اولین و مهمترین سالنها موضوع مربوط به مارکیز دورام پویه [Marquise Catherine de Vivonne de Rambouillet, ۱۵۸۸-۱۶۶۵] بوده، که نفوذ آن در تمام نیمه اول قرن هفدهم (۱۶۱۰ تا ۱۶۶۰) در ادبیات حکمفرما بوده است؛ پیشرفت این سالن بسته به شخصیت خود مارکیز بوده. «شارمانت ارتینس» نسبتی بوده که شاعر معروف مالرب [۱۵۵۵-۱۶۲۸ François de Malherbe] به مارکیز داده است که یکی از ممتازترین زنهای آن عصر محسوب می شده است و جزء بهترین خانواده ها (که پدرش سفیر فرانسه در دربار رم بوده است) و دارای یک تربیت عالی و مخصوصاً در ادبیات بد طولایی داشته است و مهمترین اشخاص آن دوره را پیرامون خود گرد آورده بود. اغلب بزرگان فرانسه، مانند ریشلیو [۱۵۸۵-۱۶۴۲ Richelieu, Armand Jean du Plessis, در اصل ریشلین]، «پرنس دومارسیلاک»، «دوک دومان تان زیر» کان

دو [در اصل سفید]، و همچنین معروفترین ادبا و نویسندگان، مانند مالرب، راکان [۱۵۸۹-۱۶۷۰] Honorat de Bueil Racan، وواتور [۱۵۹۸-۱۶۴۸] Vincent Voiture، مادام دو سوینییه [۱۶۲۶-۱۶۹۶] Marie de Robutin، مادام دو لافایت [۱۶۳۴-۱۶۹۳] Chantal Sevigne، مادموازل دو سودری، بوسوئه [۱۶۲۷-۱۷۰۴] Jacque Benigne Bossuet، بالزاک [۱۵۹۴-۱۶۵۴] Jean-Louis Guez de Balzac، «اسکارن» (مادام اسکارن که بعد به «مادام دومن تنان de Maintenon» معروف می شود) و حتی خود کرنی [۱۶۰۶-۱۶۸۴] Pierre Corneille در این سالن حضور پیدا می کرد [ند]. با يك سلیقه کامل مارکیز این مجمع عالی را اداره می نمود. این سالن به قدری کسب اهمیت و پیشرفت نمود که «ریشلیو» در تحت تأثیر موفقیت‌های سالن مزبور به فکر تأسیس آکادمی فرانسه افتاد. این مؤسسه در بادی امر خود صورت يك سالن را داشته است و به طور مطایبه می توان گفت با وجودی که زنها در تأسیس آکادمی تقریباً پیشقدم بوده اند چطور شده که از آن به بعد تا به حال به افتخار عضویت آکادمی نائل نشده اند؛ شاید حدس توان زد که خود این اتفاق نمونه ای است از اینکه مردها زیاد علاقه مند به قدرشناسی از زنها نمی باشند. مارکیز بر جلسات این سالن ریاست می نموده و صحبت‌هایی که در این جلسات راجع به مواضع ادبی، اخلاقی و فلسفی می شده است، تماماً دارای يك روح ظریف و لطافت مخصوصی بوده است. بزرگترین شعرا و نویسندگان آثار خود را در این جلسات می خوانده اند؛ چنانکه «کرنی» قسمت بیشتری از آثارش را در این سالن قرائت نموده است. از مطالب شنیدنی راجع به این قضیه بوسوئه [در اصل: «ب و سوئییه»] بزرگترین ناطق قرن هفدهم فرانسه است که با سن ۱۶ سالگی در آخر شب جلسه اولین نطق خود را بالبداهه ایراد نموده است و همین جاست که «وواتور» بر اثر این نطق به طور شوخی چنین گفته است که هیچ وقت تا به حال او نشنیده است که کسی به این زودی و به این دیری نطقی بنماید.

کم کم این سالن مرکز حیات ادبی فرانسه گردیده و به شکل يك محکمه عالی در آثار ادبی قضاوت می کرد و از همین جا بوده است که ادبا و نویسندگان به خوبی یا بدی شهرت پیدا می کردند. و نفوذ این سالن در نوشته ها و آثار ادبی فوق العاده دخیل و مهم بوده است، به طوری که تأثیر آن در سبک انشای آن دوره به خوبی نمایان است. چون ابتکار این سالن با زنها بوده، لذا زنها در جریان آن دخالت داشته و دارای رل مهمی بوده اند؛ به طوری که زنها مورد ستایش قرار گرفته بودند، چنانکه بیانات آنها در همه مذاکرات محترم بود و سلیقه و اخلاق و افکارشان در صحبت‌ها استیلا

داشت. خلاصه زنها بر تمام سالنها هم حکومت داشته و هم آنها [را] جریان می دادند. می توان گفت تقریباً همه سالنها بوسیله آنها ایجاد شده بود. برای نمونه می توان سالن مادموازل دو اسکودری [Madeleine de Scudery, ۱۶۰۷-۱۷۰۱] و سالن «مارکیز دوسابل» و سالن «مادام اسکارن» را مثال آورد و همین طور در همه سالنها زنهاى برجسته ای وجود داشته و [در] کمتر دوره ای مانند قرن هفدهم به این زیادی زنان فاضل دیده شده است. آنچه که محسوس است زنها، چه مستقیماً و چه غیرمستقیم، به وسیله سالنها در ادبیات نفوذ مهمی پیدا کرده بودند. این نفوذ سالنها در علم ادبیات خیلی سودمند و در عین حال هم مضر بوده است. نفوذ سالنها از این لحاظ سودمند بوده که در اصلاح تصفیه زبان و نیز در تلطیف آثار ادبی و به کار بردن سلیقه های ظریف و جذاب در ادبیات و اخلاق کوشش نموده و از لحاظ دیگر مضر بوده که تمام این مزایا و صفات را شدت داده بودند. سالنهاى بزرگ را تقصیری متوجه نبود، بلکه این قضیه بیشتر از سالنهاى کوچک برخاسته که در تقلید از سالن «مادام رام بویه» سالنهاى زیادی [در اصل: زیاديست]، بدون جهت و ترکیب، در همه جا اعم از مرکز و شهرستانها، تشکیل شده بود. هر زن که خود را فاضل می پنداشت از طرز مارکیز معروف تقلید می نمود و این وضعیت با تشکیل مد یک شکل عمومی به خود گرفت و صورت یک تقلید کورکورانه را پیدا نمود تا آنجایی که فاضل نمایی جای برجستگی را اشغال و آن ظرافت در زبان و اخلاق به واسطه بروز شدت به صورت غیرطبیعی و عجیبی در آمد. خلاصه، ما شاهد آن مولود فاضل نمایی می شویم که مقصود از آن بد شکل شدن بهترین افکار و عقاید آن روز است. متأسفانه زنها در این فاضل نمایی برتری دارند، همانطوری که در کسب امتیازات و برجستگیها تفوق داشته اند. در مقابل این شخصیت ممتاز یک شکل مضحکی زن فاضل نما نیز پدیدار شده بود، همان شکلی که مولیر دائماً به طور هجوآمیز آن را دنبال می کرد. برای اینکه بهتر افکار مولیر را راجع به زنها دریابیم باید این دو شکل زنهاى فاضل و فاضل نمایی آن دوره را در نظر بگیریم. مولیر این موضوع را از نظر وجود یک آدم طبیعی، که پایه فکری و اخلاقی بحث مولیر می باشد، مورد تشخیص و توجه خود قرار می دهد. هیچوقت ما نسبت به زنهاى فاضل و متمدن ایرادی از او پیدا نمی کنیم، در صورتی که این فضیلت از اندازه عقلاتی و طبیعی خود تجاوز ننموده باشد. مولیر فقط وقتی در مقام ایراد و هجو بر می آید که این فرهنگ در نتیجه کسب شدت به صورت یک بازیچه عقلاتی در می آید که به جای آنکه تأثیر نیکویی در زندگانی زن بخشد، بالعکس آن را غیرطبیعی و بدبخت می سازد. این است که کاملاً این اندیشه بيمورد است هرآینه مولیر دشمن زن قلمداد شود. برای اینکه درست به

این قسمت پی ببریم لازم است که به اخلاق قهرمان پیس مولیر که مخصوص زنها است مراجعه نماییم و آنها عبارتند از: ۱- زنهاى فاضل، ۲- مکتب زنها، ۳- زنهاى فاضل نما. در این پیسها به خوبی مشاهده می گردد که [مولیر] در مقابل زنهاى فاضل نما، زنهاى ساده [را] که هیچ گونه جاهل نیستند نشان می دهد. مثلاً تربیت زنهاى فاضل، دختر نجیب و عاقلی که اطلاعات او محدود به دانش سودمند زندگانی است. گریزال نازداد صورت چنین زنی را که نمونه از تربیت می باشد ظاهر می سازد و شکی نیست که خود مولیر نیز دارای همین افکار بوده است. مخصوصاً وقتی که می گوید «زنها [ی] دکتیره مطابق سلیقه من نیستند. من اقرار دارم که زنها باید در همه شئون اطلاع داشته باشند، اما ضمناً عقیده مند نیستم که این علاقه نامطبووع زنها را در فاضل ساختن خود و فقط برای فاضل نامیده شدن بینم.» مولیر نتیجه این شدت در علم یا علم بیهوده را به ما نشان می دهد. با نشان دادن خواهر هنریت هارمادت (که نماینده زنهاى فاضل نما می باشد) مولیر این موضوع را ارائه نموده است.

این دختر که به وسیله پر کردن کله خود از علم ستاره شناسی و فلسفه (و باید گفت که علم پیش زنهاى فاضل نما همیشه صورت مجردی دارد و به کار نمی آید.) به قدری پرمدها و از خودراضی جلوه گر می شود تا حتی بر علیه وضعیت طبیعی زنها .. که عبارت از ازدواج و خانه داری و بچه داری باشد .. بر می خیزد [در اصل: بر نمی خرد] و خواهر خود هنریت را که قصد شوهر نمودن داشته است تمسخر می نماید و اینطور فرض می کند که مقام زن فاضل بالاتر از کدبانو و زنی است که مادر می شود. این ادعا مخصوصاً بیجا است. اگر ملاحظه کنیم که هنریت و همچنین سایر زنهاى فاضل نما در نظر مولیر نه فقط نیروی فکری را که پایه هر علمی می باشد واجد نیستند، بلکه آن شعوری را که طبعاً هر آدم بیسوادی دارا است فاقد می باشند. به علاوه آن دانشی را که نیز دارا هستند کاملاً ظاهری می باشد و نیشی در طرز صحبت شان ابراز می گردد و آن طرزى است که گرچه سادگی و معنویت آن کم است ولی به ظاهر طرز گفتن شان خیلی پیچیده و بالاخره مضحك است. چنانکه مادلن به جای اینکه به کلفتش بگوید صندلی بیاور، با لفظ قلم می گوید وسیله راحتی صحبت را فراهم سازید. یا می گوید ندیم ظرافت را برابر من حاضر سازید و چون کلفت بیچاره عادت به این طرز تلفظ های عالی ندارد و معنی آنها را نمی تواند درک نماید خانم برآشفته می گوید آینه بیاورید آدم نفهم، نکند آن را با انعکاس صورت خود بیالاید. اگر ما به صرافت عبارتهایی مانند «جانشین خورشید» به جای «شمع»، «پایتخت حجب» به جای «رخ»، «شعله سکوت» به جای «ماهتاب» و «همراه دائمی زنده و مرده» به جای «پیراهن» و غیره، که در سالنها معمول بوده

است. [توجه کنیم] باید گفت که مولیر پیرایه ای از خود نبسته، بلکه فقط و فقط حقیقت تلخی را بیان کرده است. اگر زنهای فاضل نما در مقام شامخ علم مرتبه نداشته اند، در عالم ادبیات هم چندان کاری ننموده و هنری شایان نشان نداده اند. گرچه عده زیادی از زنهای فاضل نما و مردان فاضل نما (چونکه بین آنها فرقی نبوده و مولیر هم هر دو را یکسان هجو نموده) در عالم ادبیات دیده می شوند، ولیکن علیرغم آنچه زیاد نوشته اند، چیزی از آنها در تاریخ ادبیات به یادگار نمانده است. زیرا قبل از هر چیز در تهیه شاهکارهای ادبی صنعتی صمیمیت و حقیقت لازم است. مولیر در ضمن اینکه فاضل نمایی را در بین زنها و مردها مورد بحث قرار می دهد در عین حال هیچگاه طرفدار جهالت نبوده و آن را هجو می نموده است. این هجو موضوع کمندی (مکتب زنان) است. «آنی»، قهرمان پسر مزبور، نمونه ای از آن بلایا و مصائبی است که شخص بر آن مبتلا می شود، در صورتی که تربیتش از روی جهالت صورت گرفته باشد. چنانکه «آنی» به عنوان قیّم، ولی قیّم حسودی، دختر را در دیر وارد نموده و آن را در آنجا تحت تربیت قرار می دهد و سعی می کند که روابط او را با زندگی واقعی قطع نموده تا بدین وسیله از مفاسد اجتماعی محفوظ بماند تا بر اثر این تربیت شخصی پاک و نجیب پرورش یابد و در آتیه زن مطیع او بشود. ولی غافل از اینکه نتیجه صحیحی از اقدام خود بر نمی گیرد زیرا صفات پسندیده در او از روی عقیده نبوده، بلکه این اندیشه به واسطه شناختن پلیدیها بوده است؛ چون زشتیها و پلیدیها را نمی شناخت و نمی توانست تشخیص دهد که کارهای جلفی از او سر می زند، بدون اینکه به آنها عقیده مند باشد. در نتیجه این نادانی زنی زودباور و ساده لوح بار آمده و به آسانی در دامها می افتد که در زندگانی به آنها برخورد می نماید. این است آن صفات خوبی که بر سایه جهالت قرار دارد و با ملکات طبیعی آنچنان دور است که صفات نکوهیده در نتیجه شدت دانش بر می خیزد؛ چنانکه کریزال قهرمان این کمندی می گوید «زن عاقل می تواند بی وفایی نسبت به وظیفه خود نماید، اما لااقل لازم است که بدان میل داشته باشد.» اخلاق ناقص چه بر اثر شدت دانش و یا اخلاق ناقص که مولد جهالت باشد، هر دو یکسان است. يك زن جاهل مانند يك زن فاضل نما با همه معلومات نامربوط خود نمی تواند هیچکدام حیات خانوادگی را قرین خوشبختی و سعادت نماید. اگر ما خواسته باشیم يك درس اخلاقی از آثار مولیر بگیریم لازم است که بگوییم زن باید به طور متساوی هم از جهل و نادانی و هم از فاضل نمایی و شدت دانش احتراز نماید. حد وسط که حد طبیعی می باشد، یعنی يك حد معتدلی از دانش و موقع شناسی و وضعیت مادری و زناشویی، باید غایت آمال زنها قرار گیرد. این است آن چیزی که مولیر قضیه زن را با آن حل

نموده است و به عقیده این جانب این اصل بهترین راه حلی است که ارائه شده است. اینها پندیات حکیمانه از مولیر است که گرانبها می باشد و همان ارزش را برای زنهای امروزه دارد که برای زنهای آن دوره داشته است. حتی باید گفت که ارزش این اندرزاها برای زنان امروز مخصوصاً بیشتر می باشد. نظر به آزادی که زنهای امروزه در جامعه بشریت احراز نموده اند، چونکه از این آزادی گاهی سوء استفاده می شود، به طوری که بعضی زنهای مساوات کامل مرد و زن را می طلبند؛ در صورتی که این گونه تساوی غیرممکن است، زیرا جنساً در زندگانی مادی این تساوی وجود ندارد. هرچه می خواهند بگویند، زندگانی مادی اساس زندگی اجتماعی می باشد. اما نباید این طور نتیجه گرفت که زن باید از شرکت در شئون حیات عقلانی محروم گردد. با عده زنان دانشمندی که روز به روز در تزايد می باشند، خود این موضوع بهترین دلیل است از برای اینکه زنان هم می توانند دوش به دوش مردان کاملاً پیشرفت نمایند. باید گفت که زن هر قدر دانشمند باشد نباید زینت خود را فراموش نماید. این البته يك آمالی است که وصول به آن چندان آسان نیست و این است که موضوع امروزی هنوز حل نشده است و هنوز مورد مناقشه و کشمکش است.

چند هفته پیش يك بخشنامه از طرف مجله ای چاپ سوئیس دریافت داشتم که چنین سؤال کرده بود: «ما زنهای غربی از زنان شرقی چه چیز را می توانیم بیاموزیم؟» در بخشنامه مزبور نوشته اند که این پرسش را برای زنان دانشمند کشورهای شرقی فرستاده اند و نمی دانم چگونه شده که در ضمن برای این بنده هم ارسال شده است. برای دادن جواب مدتی اندیشیدم و این طور جواب نوشتم که: «ما زنهای ایران هنوز این ترکیب خوب را در خود حفظ کرده ایم و آن عبارت از این است که ما وضعیت زن بودن خود را از دست نداده ایم یعنی قهرمانی، وفاداری، صبر و تحمل در زندگی زناشویی و مادری شعار و آیین ما است و در عین حال با حرارت تمامی که مخصوص نوآموزان است می کوشیم تا در زندگی اجتماعی و عقلانی پیشرفت نموده و با مردان خود شریک باشیم. اما در سهیم بودن خودمان هرگز در این فکر نیستیم که مرد بشویم، همانطوری که فعلاً از بعضی زنان غربی مشاهده می شود. بلکه یگانه هدف مطلوب ما این است که زن متمدنی بشویم، نه مرد متمدن. وضعیت مرد از این لحاظ آسان تر است، زیرا او می تواند هرچه دلش می خواهد به هر کاری دست بزند، بدون اینکه لطمه ای بر وجود او وارد شود. زن باید محفوظ باشد، ولی مرد کافی است که همان مرد باشد.» به طوری که دیده می شود جواب این جانب تقریباً با عقاید مولیر فرقی ندارد و بار دیگر نشان می دهد که درس او کاملاً مؤثر مانده و این اثر در زنهای غرب، بلکه همین طور در ما زنهای ایران، باقی

پیوستها

است. ممکن است این درس برای ما خصوصاً سودمند افتد، زیرا ما در ابتدای شاهراه تربیت عقلانی و پرورش روحی واقع شده ایم، در حال مبتدی بودن هنوز آن مجال را پیدا نکرده ایم تا آزمایشها و تجربیات کافی بدست بیاوریم و از این جهت ممکن است زودتر از خواهران غربی خود در اشتباه بیفتیم. پس باید بکوشیم که از درس عالی مولیر درست استفاده کنیم و بر روی این نظریه است که کانون بانوان با علاقه مخصوصی برای خدمت به زنان کشور پیس مولیر را جهت امشب انتخاب نموده و تصور می نماید که در انتخاب خود راه صحیحی را پیموده است.

www.KetabFarsi.com

مقاله زیر متن ویرایش شده ای از نوشته سراج النساء بیگم است که در کنار کپیبه ای از اصل مقاله، که تغییرات ابتدا در آن وارد شده بوده، در اینجا می آوریم. سراج النساء بیگم از نخستین گروه دانشجویان زن در دانشگاه تهران بود. این مقاله را وی پس از بازگشت به هند در تاریخ دی ماه ۱۳۱۷ برای خانم دولت آبادی فرستاده بود. برای نوشته دولت آبادی در باره او بنگرید به جلد دوم این مجموعه، صص ۴۱۸-۴۲۰. در آن مقاله صدیقه دولت آبادی می نویسد که این نوشته در یکی از شماره های آینده زبان زنان به چاپ خواهد رسید. شاید هدف از ویرایش آماده سازی مقاله برای چاپ بوده باشد، ولی در دوره ای که ما از زبان زنان داریم تا به آخر چاپ این مقاله نیست. عکسی از سراج النساء بیگم در صفحه ۶۵۵ این مجموعه آمده است.

به یاد ایران

ای مملکت شیروخورشید - ای سرزمین حسن و عشق - ای کشور داریوش -
 ای سرزمین فروهوش - تمدن تو بسیار قدیم - فرکیانی از تو پیدا است - ای مدفن
 پادشاهان بزرگ - شعرای شیرین سخن - فیلسوف و اطبا بزرگ و عالیمقام و ادبای
 خوش بیان از تو برخاسته اند - تو آن خاک پاک هستی که شاعر شهیر شیخ سعدی و
 شاعر فصیح البیان و لسان الغیب خواجه حافظ - صوفی معروف باباطاهر -
 فیلسوف بزرگ بوعلی سینا - صوفی صاف شیخ ابوسعید ابوالخیر در آغوش تو
 آرامیده اند.

از کودکی به تو علاقه مند بودم. از شنیدن اسم ایران مسرور و خوشحال می
 شدم. چه زبان شیرین داری!! زبان تو شیرین مثل موسیقی صدای زیر و بم دارد.
 آه چقدر دلم می خواهد که در آن محیط ادبی و شاعرانه باشم و آن زبان را
 گوش کنم - سه سال در تو زندگی کردم. چه خواب شیرین!! در يك چشم زدن
 گذشت. به قول شاعر هندی:

خواب تنها جوکچهه دیگها جو سنا افسانه تنها

آنچه که دیدم خواب و آنچه که شنیدم افسانه بود.

چون سفر من برای تفریح نبود و بسیار زحمت تحصیلی داشتم، لذا آنچنان که
 ترا باید و شاید گردش کنم نتوانستم. دلم می خواهد بار دیگر ت ببینم.

جدا شدن از تو، آن محیط شاعرانه ترا ترك کردن، بر من خیلی سخت بود. آن
 وقتی که مجبور شدم ترا خداحافظی کنم چقدر متأثر بودم. اگر هندوستان وطن و
 مسقط الرأس من است، تو هم وطن ادبی و علمی من هستی. اگر هندوستان مادر

من است، تو معلم من هستی. چقدر خوشحال بودم - چه لطفها و محبتها دیدم. همه با من چقدر مهربان بودند. آن بانوی بزرگوار خانم صدیقه دولت آبادی که سرپرستی مرا می کرد، استادان محترم، دوستان عزیز، مرا مهمان عزیز می خواندند و دوستم می داشتند. محبت هر دو مملکت در دل من جایگزین است و به قول شاعر ایرانی دل من دو قسمت شده، یکی به طرف ایران متوجه و یکی به سمت هندوستانم می کشید. هنگام عزیمت، گرچه به وطن خود مراجعت می کردم و باید خوشحال باشم، اما محبت تو، ایران، مرا به طوری جلب کرده بود که در تمام مدت سفر به یاد تو بودم. هیچوقت ترا فراموش نخواهم کرد.

منظره های تو شاعرانه - هم دست قدرت هم دست صنعت بر آن کار کرده و یک شاهکار حسن از آن در آمده. بهار تو فراموش نشدنی. به بهار چه موسم قشنگ و زیبا! شعرا حق دارند که در تعریفش قصاید بنویسند. در بهار صدای سبزی فروش «نعنا ترخونه» چقدر مسرور کننده است. چون خورشید به برج حمل داخل می شود، هوا را فوراً لطیف می کند. فضای باغ و چمن تغییر می یابد. نهالان چمن لباس سبز مثل حریرا در بر کرده، گویا برای ورود خورشید عالمتاب به برج حمل جشن می گیرند و درختهای میوه شاخ و گل می شوند. موسم گل و بلبل - وقت تفریح و گردش. بلبلان هزارستان و طیوران خوش الحان زمزمه می کنند، چه چه می زنند. جمشید چقدر باذوق بود که عید نوروز را بر فراز کرد. در این وقت مردم همه مسرور و شادان، چهره ها مثل گل خندان. اول بهار بنفشه بر جویبار می روید، زیر برگها را نجسس می کردم و می چیدم و به سینه ام می زدم و تحفه می بردم. آه، همه آنها هیچوقت فراموش شدنی نیست. بنفشه اول می آید و زود تمام می شود. البته خیلی عزیز است. از دیدن بنفشه این اشعار را بی اختیار می خواندم:

بنفشه روید از زمین به طرف جویبارها و یا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها
یاد باد آن منظره قشنگ دانشسرای عالی که در بهار یکپارچه گل بوده و دامن
دل را می کشد.

هر موسم تو یک خصوصیت دارد. سرمای تو، اگرچه برای من خیلی سخت بود، باز آن هم یک لذتی داشت. اول سرما که برف روی کوهها را می پوشاند، مثل لباس سفید است که دست قدرت بر قله و گردنه پوشانیده است. آن وقت هرگز از یادم نخواهد رفت. بله، ساعت هفت و نیم صبح، در هوای آزاد و لطیف به دانشسرای عالی پیاده می رفتم و جلو من منظره قشنگ البرز بود. چه تصور شاعرانه داشتم. چه تشبیهات برای او ایجاد می کردم. کوه بنفش که رنگ صاف و شفاف برف بر آن اضافه شده. چقدر قشنگ و دلربا بود. طبیعت هم حسن پرست است.